

## خودکشی یا قتل؟ اسرار مرگ میوندوال

بخش چهارم

انگیزه توطئه:

این نامی است که آقای مهرین برای این بخش نوشته اش انتخاب کرده است

قبل از پرداختن به این بخش یک مطلب مهم و اساسی را خدمت خواننده محترم به عرض می‌رسانم: اکثریت تمام کسانی که در رابطه با مرگ میوندوال چیزی نوشته بودند، بدون آنکه دلیلی در اثبات قتل داشته باشند، در جنب محکوم ساختن داؤد، از موضع مخالفت ایدئولوژیک در خصومت با ح د خ ا بالاخص پرچم، اتهام قتل را متوجه من ساخته بودند؛ عده ای دیگر اپورتونیست هایی بودند که بعد از تغییر اوضاع در تلاش تبری شان از گذشته و یا برای وجهه یابی نزد نو به قدرت رسیده گان، به اتهام زنی ناجایز علیه من دست یازیدند. این امر برای خواننده همواره این سوالات را مطرح میکرد که صمد ازهر یک فرد بود آنهم در یک پُست غیر مهم - نه عضو کمیته مرکزی بود، نه وزیر بود، نه در کودتا سهم داشت، نه اختیار کدام تصمیم گیری داشت، نه بر محبس کدام تسلطی داشت و کسان زیادی در با لا و پایانتز از او قرار داشتند؛ چرا باید ازهر را نشانه گرفت؟ آیا رئیس جمهور، کمیته مرکزی، ارگان های مسئول وزارت داخله خاصه قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس، هم درانجا بودند یا خیر؟ آیا مدیر و کارمندان محبس هم مسئولیت ها و مکلفیت هایی داشتند یا خیر؟ اگر جرمی واقع شده بود چرا طرف بازخواست قرار نگرفت؟ به همین دلایل آن برچسپ ها بر ازهر را هیچ خواننده ای پذیرفته نمی توانست. لذا آقای مهرین تلاش نوی به راه انداخته است تا این نقیصه را با شریک ساختن تمام دستگاه داؤد یکجا با پرچم و حتی اتحادشوروی، با تمثیل نوع خاصی از "تحقیق و پژوهش" تحت ادعای تاریخ نویسی، رفع نماید و برای مورد پذیرش گردانیدن این ابتکارش سعی بلیغ اما بی پایه به خرچ داده است.

آقای نصیر مهرین بعد از انهمه پژوهش و تحقیق کذائی، به این نتیجه میرسد که کودتایی در کار نبوده و این یک توطئه از جانب دولت داؤد خان و شرکای آن دولت برای از میان برداشتن یکعده عناصر بوده است. وی انگیزه و علت اصلی این توطئه را در خصلت ذاتی استبدادی داؤد خان - الهام گرفته از نادرخان و برادرش هاشم خان دانسته، نتیجه می گیرد که به علت ترسی که در مورد رژیم ضعیف و نوپای 26 سرطان داشته مانند نادرخان به سیاست ایجاد رعب و ترس متوسل شده است. اما آقای مهرین نمیتواند دلیل اساسی دست یازیدن به این نوشته اش را که دشمنی با پرچم است، از یاد ببرد و فوراً نام پرچم و همچنان اتحادشوروی را بران می افزاید.

در حالیکه با برداشت نویسنده از خصوصیت های ذاتی رژیم های نادرخانی، هاشم خانی و داؤد خانی، کاملاً موافقم؛ همسویی پرچم را با آن خصوصیت ها و سیاست ها از بیخ و ریشه رد میکنم.

نه تنها بخش پرچم، بلکه حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مجموع و کافه روشنفکران روشن ضمیر ترقی پسند، از پروگرام های ترقی خواهانه داؤد خان، پشتیبانی میکردند. اما این به آن معنی بوده نه میتواند که این نیرو ها با آن خصوصیت های ذاتی و اجراءات استبدادی و ضد دموکراتیک داؤدخان، نیز همراه بودند.

چنین موضعگیری ها در جهان سیاست، کاملاً عادی و مروج است. احزاب و سازمان های سیاسی که تفاوت های نظری و عقیدتی نیز دارند، روی نقاطی که اتفاق یا نزدیکی نظر دارند، باهم می آیند، ائتلاف می کنند و در راه برآورده ساختن مأمول مشترک شان، همکاری میکنند. این نوع ائتلاف ها یا همکاری هایی که بدون پروتوکول هم بوده میتواند، به هیچ وجه به معنی قبول مسئولیت یکی از آن ها از اعمال و اجراءات آن دگر، یا بر دوش گرفتن تمام محاسن و معایب طرف دگر، نه میباشد.

تائید و پشتیبانی پلان ها و اقدامات مفید و مترقی، وجیبه هر انسان شریف وطن دوست، ترقی خواه و تحول طلب است و به خاطر این امر به پروتوکول و قراردادی هم ضرورت نیست. صرفاً عناصر و نیروهای عقب گرای مذهبی افراطی که متأسفانه تا مرحله طالب و القاعده نیز استحال کرده اند، چپی های افراطی که پسانترحتی به مواضع بنیادگرایان افراطی غلطیدند، و سیاست بازان وابسته با منافع بیگانه؛ با آن پروگرام انکشافی اقتصادی- اجتماعی در مخالفت قرار داشتند. همان ها بودند که در ضدیت با ترقی در خدمت دشمنان کشور قرار گرفته به انواع خصومت ورزی، به شمول حملات مسلحانه، توسل جستند.

این بخش نوشته آقای مهرین، مانند تمام بخش های دیگر به صورت عریان و نمایان یک بخشنامه تبلیغاتی - سیاسی است تا تاریخ.

مکرر میکنم که در صدد برائت و دفاع از رژیم نیستم. اما چون در لابلای این نوشته ها بصورت عمدی نام پرچم و شخص خودم در جمع کسانی که دسیسه سازی توطئه گر قلمداد گردیده اند، پیچانیده میشود، مجبورم به بی پایه گی همه استدلال های نویسنده اشاره کنم.

وی می نویسد:

" هنگام سرکوب های دهه سی خورشیدی، همکاران صدراعظم، دارنده مراکز مستقل و شبه قدرت درکنار دربار سلطنتی نبودند. میر عبدالعزیز خان والی کابل، رسول جان رئیس ضبط احوالات و دیگران نارضایتی خویش را از اراکین دولت نمی توانستند چنان سازمان بدهند که دولت ناگزیر به اطاعت از آن شود. نارضایتی آن ها، در نهایت می توانست توطئه درباری را کمک نماید. در کنار آن، در آن هنگام نیاز به سرکوب نیاز خارج کشوری نداشت. به سخن دیگر از نیازهای رهبردی شوروی ناشی نمی شد. رئیس ضبط احوالات و وزارت داخله و بقیه مراکز امنیتی در اختیار دربار سلطنتی بود. درحالی که در دهه چهل خورشیدی و به ویژه پس از کودتای 26 سرطان، شوروی، نه تنها دارنده چنان توان تأثیر گذاری بود؛ بلکه وابستگان از آن عقب گاه رهبردی شوروی نیز بهره مند بودند. در نتیجه همان توانمندی ها بود که کودتای 26 سرطان را با همکاری

و نقش محوری سردار داؤود خان به پیروزی رسانیده بودند. از جمله پرچمی ها در پهلوی چنان شبکه های تشکیلاتی و توان و قدرت، افسون مؤثری که بر سردار داشتند، در اختیار داشتن وزارت داخله، ممد همه تصامیم سرکوبگرانه و مورد نیاز آن ها بود".

نویسنده در سرکوب های دهه سی، همکاران صدراعظم- منجمله میر عبدالعزیز والی کابل و رسول جان رئیس ضبط احوالات ( توجه کنید آن نازدانه خود را با محبت رسول جان می خواند) را به این دلیل که گویا دارای مراکز مستقل و شبه قدرت در کنار دربار سلطنتی نبودند و ضبط احوالات و وزارت داخله و بقیه مراکز امنیتی، در اختیار دربار سلطنتی بود، تیرئه میکند. این نوع استدلال چیزی بیش از لفاظی در جهت تیرئه دوستان و همطریقان نویسنده نیست. چه نویسنده محترم خود بهتر میداند که وزارت داخله جزئی از کابینه بوده و هیچ ساحة امنیتی، به شمول ضبط احوالات ( یا پسانتر مصئونیت ملی ) که ریاستی بود در چوکات صدارت عظمی، نه در زمان شاهي مطلقه میتوانستند خارج صلاحیت صدراعظم، آنهم آن سرداران کل اختیار، باشند؛ نه در دهه چهل ( دهه دموکراسی ) و نه در جمهوریت داؤدخان که بر هر دو مقام عالی دولتی - ریاست جمهوری و صدارت عظمی - تکیه زده بود. آیا والی کابل و رئیس مصئونیت ملی- این اخلاف میر عبدالعزیز و رسول جان- در زمان جمهوریت داؤدخان دارای مراکز مستقل و شبه قدرت در کنار داؤدخان بوده اند؟ واضح است که نه ! رئیس اداره امنیتی (مثلاً ضبط احوالات ) وظیفه و مسئولیت داشت که اطلاعات را بعد از ارزیابی صحت و سقم آنها به شاه یا صدراعظم ویا هر دو میرسانید. اگر کسی بنا بر اطلاعات غلط یا غیر موثق متضرر شده باشد، در درجه اول مسئولیت متوجه همین ارگان ها میگردد. اگر حق داریم آن مقامات بالای بالا را ملامت کنیم، این را هم باید بپرسیم که این مسئولین ادارات اطلاعاتی و امنیتی چرا اطلاعات غیر موثق را به آن مقامات گزارش می دادند؟ همانگونه که قبلاً مورد بحث قرار گرفت، این خود همین مهره ها در چوکات اهرم استبداد بودند، که همانند وسایل کار، به مثابه ادامه دست های مستبدین دربار، اجراآت میکردند. برای آنکه من نیز ادعای غیر مدلل نه کرده باشم، همین قدر یادآور می شوم که کافی است در باره چگونگی شهرت "رسول جان" در میان مردم تحقیق کنید.

داؤدخان، برای هیچ ارگانی استقلال و صلاحیت قایل نبود و در امور کوچک مربوط به صلاحیت قانونی ادارات، مداخله میکرد. روایتی که مهرین از عبدالحمید مبارز در مورد مطالبه احضار مولوی نبی محمدی یا جنرال عبدالستار، نقل قول کرده، مؤید این حقیقت است. ببینید رئیس دولت به خود حق میداد که در خصوص احضار اشخاصی که در قضیه ای مشتبه فیه واقع میگرددند، و به غرض استجواب خواسته می شدند، دخالت نماید. وقتی آقای مبارز (والی لوگر) موضوع احضار مولوی نبی محمدی را با نظریه بی تقصیر بودن او، وسیله قوماندان امنیه اش به داؤد خان میرساند، بنا به همین نقل قول " محمد داؤود در جواب اظهار تعجب می کند و می گوید قطعاً ازین که باید مولوی محمدی گرفتار شود، خیر ندارد" و امر رهایی میدهد ( منظور نویسنده از رهایی، حتماً انصراف از دستگیری است بخاطری که مولوی هنوز دستگیر نشده بود ). این حکایت ثابت می سازد که در امر گرفتاری هر شخصی حتی به منظور استجواب، شخصاً دخیل بوده ورنه نمی گفت که " قطعاً ازین که باید مولوی محمدی گرفتار شود، خیر ندارد". باید بنا به شکایتی که برایش رسیده بود، از ادارات ذیدخل دلیل این احضار یا دستگیری را می پرسید و بعد از آن تصمیم میگرفت. رئیس دولت را نشاید که هر احضار امنیتی را هم شخصاً تصمیم بگیرد.

کوتاه سخن اینکه تمام ادارات خاصه ادارات امنیتی فاقد صلاحیت بوده اند. لذا این ادعا که درین دوره ادارات استقلال داشتند یا "مراکز شبه قدرت" بودند، از بنیاد نادرست است.

در جمله دیگری در همین پاراگراف می نویسد:

" در آن هنگام (مقصود نویسنده دهه سی است) نیاز به سرکوب نیاز خارج کشوری نداشت. به سخن دیگر از نیازهای رهبردی شوروی ناشی نمی شد."

این برداشت نویسنده عجیب و قابل مکث است. آیا این بدین معنی نیست که اگر آن سرکوب ها ناشی از نیازهای رهبردی کشورهای دیگر که مخالف جنبش های رهایی بخش بوده اند (مثلاً انگلیس که با دار و ولی نعمت خاندان سلطنتی دانسته می شد و خاصه در سالهای سی هنوز ادعای داشتن منافع حیاتی در حوزه امپراطوری سابق آسیاییش از تازه گی نیفتاده بود، و یا قدرت های مماثل آن) ناشی شده باشد، عمل جایز شمرده میشود؟ درین جای شکی نیست که قدرت های بزرگ و همچنان دولت های همجوار، دلچسپی های زود گذر و دراز مدت میداشته باشند که نه اتحاد شوروی، نه ایالات متحده آمریکا، نه انگلیس، فرانسه، آلمان، چین، ایران، پاکستان، کشورهای عربی و ترکیه استثنا شده میتوانند. احتمالاً خوشبینی ها و بدبینی هایی هم خواهند داشت. اینهمه به جایش؛ ولی این کشورها نمیتوانند توقع داشته باشند تمام مردم کشور دیگری دوستان شان باشند و نه در پی آن خواهند بود که هر که با ایشان نیست باید نابود شود. در حالات خاصی شاید دولتی بنا بر به اصطلاح ایجابات خاص حیاتی یا امنیتی (؟)، یا از طریق سازمان جاسوسیش، آنطوری که اسرائیل عمل میکند، به ترور یا اختطاف اشخاصی که برای شان خطرناک تصور میشوند بپردازد؛ یا با عملیات کوماندویی و یا یورش نظامی - آنگونه که اتحاد شوروی در براندازی ژانوس کادار در مجارستان، دوچک در چکسلواکیه و از میان بردن حفیظ الله امین در افغانستان اقدام کرد؛ و آنچنان که آمریکا علیه موریس بیشاپ صدراعظم انقلابی گرینادا و علیه جنرال نوریگا رئیس جمهور پانامه عمل نمود، که اولی را کشت و دومی را به دلیل ترین شکلی محاکمه و مدت هجده سال محبوس نمود و تازه اکنون باختم دوره حبسش او را برای یک محاکمه دومی در چنگ فرانسه قرار داده است؛ و یا آنچنانکه علیه سلوادور انده در چیلی به راه اندازی کودتا و حمایت از رژیم خون آشام پنوچت پرداخت؛ دست به اقداماتی بزند. اما نه میوندوال ونه یارانش در چنان مقام و یا قدرتی قرار داشتند و نه گاهی چون کادار، دوچک، امین، بیشاپ، نوریگا و انده به اصطلاح امنیت و سلامت سیستم یا "منافع حیاتی" کشوری را مورد تهدید قرار داده بودند که مستوجب از میان برداشتن شان میگردد. در صورتی که ضرورت جدی پیش می آمد، همان طوری که گفتم راه های دیگری در اختیار این قدرت های بزرگ وجود دارند که میتوانند از آنها استفاده کنند. در انصورت چنان هم میکنند که آمریکا برای از میان برداشتن جنرال ضیاء الحق و گروپ رهبری نظامیش - گروپی که بعد از ختم وظایف شان با سیاست بعدی آمریکا سازگاری نداشت و بیشتر از آن به دردش نمی خورد- با قربان نمودن سفیرش در یک سانحه هوایی عمل نمود.

اگر این فرضیه عام درست باشد که دربار و سردار، همواره کسانی را که از آنها احتمال خطر متصور بود از میان بر میداشتند، پس این حکم همانگونه که در حوادث دهه های سابق صدق میکرد در دهه چهل نیز صدق داشته و ارتباطی با روس، انگلیس و آمریکا نداشت.

در ارتباط به این اظهار عقیده آقای مهرین که گویا از میان بردن مخالفین اتحاد شوروی مطرح بود، باید تذکر داد که اولاً میوندوال بمثابة یک دیپلمات و شخصیت سیاسی، با درک واقعیت های جغرافیایی کشور در مخالفت با آن قرار نداشت و چنانچه دیده شد آقای مهرین نیز به همین نظر است. ثانیاً افسران بلند پایه ای که با میوندوال دستگیر شدند، نه تنها مخالفین شوروی نبودند، بلکه در جریان همکاری های نظامی شوروی و تماس های دایمی به شمول مسافرت ها، تداوی و استراحت ها در استراحتگاه های آن کشور، روابط بسیار نزدیک میان آنها ایجاد و دوستان بالقوه و حتی بالفعل شوروی بودند. یک عده از زمره دستگیر شده گان کسانی بودند که در دوره صدارت داود خان در قضیه پشتونستان بسیار فعال بودند که ماما زرغون شاه و کوهات خان نمونه های

بارز آن میباشند. با در نظر داشت موضع تائیدی دولت اتحاد شوروی در مورد پشتونستان، این اشخاص در راستای سیاست شوروی قرار داشته اند. پس برای شوروی دوستان شمرده می شدند نه دشمنان.

تمام صدر اعظم های سابق کشور، با ادراک حساسیت موقعیت جیوپولتیک افغانستان، در مخالفت با اتحاد شوروی قرار نداشتند. این هم واضح است که هیچکدام شان وابسته گیی نیز با آن کشور نداشتند. اگر قرار می بود هر صدر اعظم غیر وابسته به شوروی از بین برده شود، باید چنان می شد که نشد.

هرگاه، آن جوری که مهرین ابراز نظر نموده، قرار می بود غیر از اعضای ح . د . خ . ا . و یا نا موافقین آن دستگیر شوند، در آن صورت می بایست % 99.99 مردم به زندان می رفتند.

باز هم تاکید میکنم که ح د خ ا، و بالأخص شاخه پرچم آن، با آنکه در کودتا سهم نداشت، بنا بر پیش کشیدن برنامه مترقی کاری از طرف داؤدخان، او را تائید نمود و به خاطر توفیق آن برنامه با وی در همکاری قرار گرفت. اما پرچم توطئه گر و دسیسه کار نبود و به همین دلیل نه در کودتای داؤد و نه پس از آن در کودتای ضد داؤد سهمی داشته است.

پاراگراف دیگری از نوشته مهرین را از نظر می گذرانیم :

" تجمع عقده و کدورت محمد داؤد خان و نیاز پرچم را در نمونه پایان نیز می بینیم

دوتن از قربانیان به نام های ماما زرغون شاه و کوهات خان، که مانند " مرستیال " از علاقمندان پیشین سردار داؤد خان بودند، همزمان با آن با افکار سیاسی و افراد حزبی خلقی - پرچمی مخالفت می نمودند . ماما زرغون شاه هنگام کودتای 26 سرطان مدیر تدریسی اکادمی تخنیک بود. از همکاری هایی که با سیاست محمد داؤد زمان صدارت او در سرحدات شرق کشور نموده بود، همواره با مباحثات یاد می نمود. از جمله وی همراه با کوهات خان، در توزیع رادیو ها در بین مردم قبایل سرحدی داخل قلمرو پاکستان ، به منظور شنیدن برنامه های پشتو زحمات زیادی را متقبل شده بود. پس از استعفای داؤد خان، میانه خوبی با سردار عبدالولی داشت . چندی که از کودتای 26 سرطان گذشت، او را به حیث قوماندان مکتب تخنیک که در واقع مکتب خورد ضابطان تخنیک بود، گماردند. دلیل توقیف، شکنجه و اعدام آن ها مخالفت حزبی ها، و عقده هایی می تواند باشد که برای (داؤد) " از ناحیه دوستی ماما زرغون شاه با سردار ولی دست داده بود."

از امکان بعید نیست که آن دو نفر با خلقی ها و پرچمی ها موافق نبوده باشند، اما هیچ موردی از تبارز این مخالفت و هیچ مدرکی درین بابت ارائه نشده است.

در ارتباط مورد غضب قرار گرفتن ماما زرغون شاه و کوهات خان که برآستی هم سابقه نزدیکی با داؤد خان داشتند، نویسنده خودش در اخیر پاراگراف مربوط به آنها، عقده هایی را میداند که برای سردار از ناحیه دوستی ماما زرغون شاه با سردار ولی دست داده بود. وی با تمام حواسش بر همین امر معتقد است. ولی نمیتواند پای حزبی ها (برای اولین بار از خلقی ها نیز نام میبرد) را در آن شامل نسازد. اما چرا این بار خلقی ها را بران

افزوده است؟ به خاطری که نه دران زمان بلکه پسانتر و عمدتاً بعد از 7 ثور عده ای از افسران اکادمی تخنیک به جناح خلق پیوسته بودند و به مدارجی رسیدند و شناخته شدند. نویسنده تصور میکند که در آوان کودتای میوندوال نیز آنها خلقی بوده خواهند بود.

با در نظر داشت توضیحاتی که در مورد روابط افسران دستگیر شده، منجمله ماما زرغون شاه و کوهات خان با اتحاد شوروی، در بالا نوشتیم؛ خصومت آنها با شوروی و بالعکس بدبینی شوروی نسبت به آنها نیز منتفی میگردد. ح د خ ا و داؤد نیز که مطابق تشخیص مهرین در خط سیاست شوروی حرکت میکردند، منطقیاً باید مخالفتی با این افسران نداشته بوده باشند. اما مهرین که پی در پی به بدبینی ها و خصومت های خودساخته نسبت به اشخاص اشاره میکند، در هیچ جا نمیگوید علایم غضب یا بد رفتاری با این اشخاص کدام ها بوده اند. اگر دستگیری به اتهام توطئه کودتا را علامت بد بینی و غضب می شمرد، این کاری است که هر دولتی با کشف چنان جرمی انجام می دهد. اگر مرستیال را اجازه نداد که خودش خود را وزیر دفاع تعیین کند، کاری است که اگر مهرین هم رئیس دولت می بود باید همین طور میکرد. ماما زرغون شاه را بر اساس نوشته خود مهرین به مقام بالاتر قوماندانی مکتب تخنیک مقرر نموده بود، که دلالت بر خوشبینی میکند نه بدبینی.

آقای مهرین خان محمد خان مرستیال را درینجا باز مطرح می سازد :

" " مرستیال "، درحالی که هیچ گامی به سوی کودتا نبرداشته بود، یک روز پیش از توقیف خویش همراه با دگروال مهر علی خان زلال، به سوی ارگ رفته بود. آن ها هر یک به یکی از دو دروازه ارگ "جمهوری" پیستاده شده بودند، تا در صورت عبور رئیس دولت، از یکی از آن دروازه ها، او را ببینند و مکنونات خویش را برایش بگویند.

همزمان با این تلاش برای دیدار با رئیس دولت، گزارش های متعددی حاکی از آن است که "مرستیال" از ابراز مخالفت با پرچمی ها، هیچ نوع امتناعی نکرده بود. افزون بر آن، میانه حیدر رسولی با خان محمد خان از هنگامی خوب نبود که خان محمد خان سمت نایب الحکومه و قوماندان قوای نظامی مشرقی را داشت. محمد حسن شرق نیز وقتی از اخراج خان محمد خان از کفالت وزارت دفاع ( 26 سرطان) طی مصاحبه بی یاد می کند، نشان دهنده آن است که دست یافتن چنان شخصیت ها برای ترکیب دولت نگرانی آفرین بوده است. مخالفت عاجل با گماردن خان محمد خان. مرستیال در سمت وزارت دفاع، از آن نیازی برخاسته بود که نیروهای نا مطمین برای شوروی نباید تکیه گاه سردار شوند.

آقای مهرین قصداً آنقدر با کلمات بازی میکند که خواننده را سر در گم می نماید. مخالفت مرستیال با پرچمی ها زائیده فکر و قلم مهرین است. همانطوریکه مکرر گفته ام آنها بی را که شما پسانها پرچمی دیدید، در زمانیکه با داؤد کودتا کرده بودند، پرچمی نبودند. صرف یک نفر در کودتا پرچمی بود (شهید فیض محمد). هم فیض محمد و هم آن افسران دیگری که در ارتش و پولیس در ارتباط به پرچم سازماندهی شده بودند، هویت سازمانی همه شان مخفی بود و جز شخص مسئول کسی نمیدانست آنها در سازمان سیاسی تنظیم شده میباشند. در مورد شخص خودم احتمالاً با اطلاع ازین که دو برادرم کادرهای علنی حزب بودند، ویا با تصوراتی از محتوای تدریس و لکچرهای سابقم در اکادمی پولیس، که قدیر خان نیز یکی از شاگردانم بود، حدس و گمانی نزد

مقامات وجود داشته خواهد بود. اما هیچگاهی احساس نکرده بودم کسی چنین شبیه ای داشته بوده است. وقتی با تغییر سیاست داود خان تصفیۀ چپ آغاز گردید، تمام افسرانی را که از پُست های با اهمیت دور کردند همانهایی بودند که امتحان فهم، پاکی و وطن دوستی داده بودند ( معیارهایی که چپ عدالت خواه را شناسایی می بخشید ) ، نه بر اساس شناسایی شان بحیث پرچمی. این پسانها و بعد از 7 ثور بود که این هویت ها خوش باورانه افشا گردیدند و این بار بعد از داود، نوبت حفیظ الله امین بود که آنها را با شمار زیاد دیگر، به شکنجه گاه، زندان یا اعدام سوق دهد. خلاصه اینکه کسانی را که شما امروز به نام پرچمی می شناسید، دران روزها ناشناخته بودند و لذا این حرف ها که مرستیال یا کسی دیگر از موجودیت پرچمی ها در دستگاه ناراضی بوده یا بر ضد آنها سخنانی گفته، ساخته و بافته راویانی است که پسان چنین داستان هایی ساختند. اما این سخن درست است و من خودم از مرستیال شنیده ام که مخالفتش را با "همین بچه گک ها و خورد ضابط های دورادور داود خان"، به دلیل بی تجربه گی و احساساتی بودن شان، اظهار میکرد.

مهرین از مخالفت حیدر رسولی با خان محمد خان یاد میکند و یا به جملاتی از دکتور شرق اشاره میکند، که هیچکدام شان با پرچم ارتباطی نداشته اند. اما در باره چگونگی رفتن خان محمدخان به وزارت دفاع در روز اول کودتا و انکشافات بعدی بیابید از دکتور عصمت الله امینی برادر زاده و داماد مرستیال بخوانیم :

" وقتی از طریق رادیوی کابل اعلان کودتای محمد داود را شنیدیم ، همراه با مرستیال صاحب شهید به سرعت طرف خانه محمد داود خان رفتیم . مرستیال صاحب شهید داخل خانه داود خان شد. من بیرون دروازه خانه منتظر ماندم . بعداً مرستیال صاحب همراه باسه نفر از افراد استخباراتی محمد داود از خانه اش بیرون آمدند. عم شهیدم گفت ، بچیم برویم به وزارت دفاع. امور وزارت دفاع را باید پیش ببرم . سردار صاحب امر کرد که وزارت دفاع بروم تا صاحب منصبان به شعبات خویش شروع به کار نمایند ما به وزرات دفاع رفتیم. مرستیال صاحب به دفتر وزرات رفت و من خارج آن دفتر ماندم. تقریباً نیم ساعت گذشته بود که جنرال عبدالکریم مستغنی که اطمینانی درجه یک داود بود رسید. قبل از اینکه بدفتر با مرستیال صاحب روبرو شود، یک صاحب منصب برایش گفت: جنرال صاحب وزیر دفاع جدید تقریر حاصل کرده است .

فراموش نمی کنم که جنرال مستغنی برای آن صاحب منصب گفت : که او(مرستیال صاحب) خود را خودش وزیر ساخته است . پس از گفت و شنید هایی که آنجا شد، من باز هم طرف خانه داود خان رفتم تا موضوع را به اطلاع برسانم . درین وقت ، سید حسن خان مرحوم که رئیس ارکان حرب وزارت دفاع بود، بحیث سکرتر درپیره دارخانه محمد داود وظیفه دار شده بود. اشخاصی که میخواستند داود خان را ببینند از سید حسن خان اجازه ملاقات میگرفتند. برای او موضوع و گپهای جنرال مستغنی را گفتم. سیدحسن خان گفت که زود برو و به مرستیال صاحب بگو که سردار صاحب شما را به خانه خود خواسته است. من دوباره به وزرات دفاع رفتم. عم شهیدم تائید کردند که جنرال مستغنی برای معلومات استخباراتی و مانع شدن او در امور وزارت دفاع، آن جا آمده است. من گپ سید حسن خان را به ایشان گفتم. ما دفعه دیگر به سوی خانه داود خان رفتیم . مرستیال صاحب داخل خانه داود خان شد. اما پس از خارج شدن از خانه او برایم گفت که بخانه خویش برویم . زیرا داود خان برای مرستیال صاحب گفته بود که شما به خانه تان بروید هر وقت که شما را خواستم نزدم بیابید." (1)

این حکایت آقای امینی، گویای این مطلب است که مرستیال از طرف داودخان به وزارت دفاع تعیین چه، که موقتاً هم گمارده نه شده بود. این امر که صرفاً نیم ساعت بعد از اشغال کرسی وزارت دفاع ، مستغنی به آنجا

میرسد و این اظهار مستغنی که مرستیال خودش خود را وزیر ساخته است، مؤید این امر است. کسانی که مرستیال را از نزدیک می شناسند، می دانند که چنین کاری ( اشغال خودسرانه کرسی) از کرکتر او بعید نبوده است.

غوث الدین فایق آنقدر دروغ بافی ها کرده است که حرف راست او را هم باید شک کرد، اما درین رابطه نوشته اش با نوشته امینی شباهت هایی بهم میرساند. وی می نویسد :

بروز دوم انقلاب بخانه سردار محمد داؤد به هدایت کاری رفتم. مرحومی در صحن چمن منزلش با سیدحسین خان و خان محمد خان مرستیال و جنرال مستغنی در خلال صحبت بودند، من با دیدن اوشان مقرری یک سرپرست بوزارت دفاع بخاطرم رسید فکر کردم که جنرالان مذکور را ممکن به همین مناسبت خواسته باشد، من بحضور شان یاد آور شدم که برای سرپرستی وزارت دفاع کسی تعیین شده یا نه؟ رئیس جمهور گفتند یکی از شما برای باز کردن دروازه وزارت دفاع و رسیده گی به کارها بروید از کسی ذکر نام نکرد جنرال سید حسن گفت من میروم و مستغنی میخواست که برود. خان محمد خان مرستیال بصوب وزارت دفاع روان شد و مرا گفت بیا برویم. نزدیک دروازه خروجی منزل رئیس جمهور مرا خواست و گفت چند نفر رفقای خود را همراهی گرفته برو فکر خود را بگیر که خان محمد خان یک جنرال دست ماشور و ایدیالیست است ، به کدام عمل دست نزنند. مرستیال مرا گفت که سردار صاحب به شما چه گفت، من گفتم به من هدایت داد که شرایط انقلاب است، مرستیال یک جنرال قیمت دار اردو است در حصه سکوریتی و امنیت اش محتاط باشید "

کمی پس از آن می نویسد : " دو ساعت بعد کسی برایم گفت که مستغنی صاحب بحیث لوی درستیز آمده چوکی خود را اشغال کرده چند لحظه بعد مرستیال مرا خواست که رئیس صاحب دولت به شما گپ میزند گوشه را بالا کردم گفت همراه مرستیال نزد من آئید، بعد با مرستیال نزد رئیس دولت رفتیم رئیس دولت خان محمد خان را گفت: فعلاً شما بخانه خود بروید، من شما را میخوام." (2)

با در نظر داشت اینکه فایق ، در هر اقدام و مفکوره نقش برجسته ای برای خود می تراشد، با حفظ شک و تردید نسبت به حکایت او، مشابهت ها و نزدیکی هایی میان روایت او و روایت عصمت الله امینی به مشاهده میرسد. استنتاجی که از هر دو روایت شده میتواند همین است که مرستیال به کرسی وزارت دفاع تعیین نگردیده بود .

در نوشته کاملاً تازه ای که از محترم ضیاء مجید عضو کمیته مرکزی و قوماندان گارد ریاست جمهوری داؤد خان در سایت افغان آسمایی منتشر شده است، و پس از آن خواهم پرداخت، درین ارتباط چنین آمده است :

" در این جا میخوام به دو موضوع دیگر اشاره کنم که از جانب آقای نصیرمهرین متکی بر روایت های نادرست دست دوم و سوم نقل شده و به تحلیل گرفته شده اند. آقای نصیر مهرین می نویسد : " خان محمد خان مشهور به مرستیال ، وزارت دفاع را با زور اشغال نه نموده بود. شاهدان گواهی داده اند که مرستیال پس از شنیدن خبر کودتای 26 سرطان ، خود را به منزل سردار رسانید پس از کسب موافقت ضمنی او روانه ی وزارت دفاع شد ". ( بخش دوم )



برای من فهم این موضوع خیلی دشوار است که آقای نصیر مهرین که دریافت حقیقت رویدادها را بدون سند و مدارک مشکل می داند ، این ادعا را که خان محمد خان مرستیال وزارت دفاع را اشغال نه نموده و با موافقت قبلی داوود خان ، روانه ی وزارت دفاع شده ، بر اساس کدام "مدرک " و "سند" قابل باور و "گواهی" کدام "شاهدان" عینی ثبت تاریخ می نماید؟

شب 26 سرطان 1352 من و گروه همکارم در قطعه ی انضباط مؤظف به گرفتاری سران مهم نظام سلطنتی بودیم. حوالی ساعت شش صبح، کار دستگیری و گرفتاری به انجام رسیده بود. من در طول شب از طریق دستگاه مخابره ی بی سیم ، با داوودخان در تماس بودم و جریان گرفتاری ها را گزارش میدادم. اندکی پیش از ساعت شش صبح دستور رسید که نزد داوود خان بروم. با دریافت این خبر به خانه ی داوود خان یا مقر فرماندهی شتافتم. چند دقیقه از ساعت هفت صبح گذشته بود که هر دو با عده یی از سرگروپ ها راهی رادیو افغانستان شدیم.

بعد از ایراد بیانیه ی کوتاه داوود خان ، از طریق رادیو ، که در آن رژیم سلطنتی "منسوخ" و استقرار نظام جمهوری اعلام گردید، دوباره به خانه برگشتیم. حدود یک ساعت و نیم ، داوودخان با سرگروپ های عملیاتی کودتا که برای تبریگی می آمدند و یا با بیسیم اوضاع را گزارش می دادند ، مصروف بود. کمی پس از ساعت ده صبح در حالی که حیدر رسولی نیز حاضر بود، داوود خان برایم گفت که اطلاع رسیده است که خان محمد خان مرستیال خود سرانه به وزارت دفاع رفته و چوکی وزارت را اشغال نموده است؛ بنابراین آن فوری به وزارت دفاع رفته و خان محمد خان را با خود به این جا بیاورید. هنگام حرکت رسولی نیز با من همراه شد. در وزارت دفاع ، رسولی چون لباس ملکی به تن داشت از من خواهش کرد تا امر " رهبر" را من به خان محمد خان ابلاغ نمایم. دفتر وزیر دفاع پر از جنرالان و کسانی بود که یا برای تبریگی نظام جدید آمده بودند و یا هم به بهانه ی گرفتن هدایت های کاری. من به میز "وزیر دفاع" نزدیک شدم و پس از ادای تعظیم عسکری ، به خان محمد خان چنین تذکر دادم: "رهبر صاحب شما را احضار کرده است." خان محمد خان نگاهی به من انداخت و دستور داد که منتظر بمانم تا او به کارهایش برسد چند دقیقه دیگر انتظار کشیدم ، باز هم پیش رفتم و ادای احترام کردم و گفتم: "شاید فراموش تان شده است ، شما را رهبر صاحب احضار کرده است." این بار خان محمد خان به نرمی خواهش کرد که چند دقیقه ی دیگر هم منتظر بمانم تا او از کارهایش فارغ شود. هیچ یک از جنرالان و دیگران که در آنجا حضور داشتند ، مرا جدی نه گرفتند؛ زیرا همه براین تصور بودند که خان محمد خان ، به امر شخص داوود خان به حیث وزیر دفاع منصوب گردیده است. بعد از سپری شدن چند دقیقه ی دیگر ، برای بار سوم به میزکارش نزدیک شدم و با لحن جدی گفتم: " رهبر صاحب امر عاجل داده است که شما را با خود ببرم. لذا تمام کارهای خود را متوقف کنید و با من بروید. زیرا تعمیم امر رهبر از انجام کارهای شما مهم تر است." چنان به نظر میرسید که خان محمد خان دیگر متوجه پررویی حقیرانه و خطای خود شده بود. فوری از جایش برخاست و به دیگران گفت: " شما منتظر بمانید، من به زودی از حضور رهبر برمیگردم." داوود خان از خان محمد خان پرسید: " کی به شما گفته بود که به وزارت دفاع بروید؟ " خان محمد خان جواب داد: "رهبر صاحب ، همین که اعلان نظام جمهوری را شنیدم ، وظیفه ی خود دانستم که به وزارت دفاع رفته و وظیفه خود را اشغال نمایم." داوود خان گفت: " خان محمد خان! آیا شما پیش از امروز از وقوع انقلاب خبر داشتید؟ آیا ما با شما کدام تماس قبلی داشتیم؟ شما باید بفهمید که در انقلاب بسیاری از جوانان زنده گی شان را کف دست شان گذاشتند و برای پیروزی انقلاب فداکاری کردند. لطفاً به خانه ی خود تشریف ببرید. هرگاه نظام جمهوری به همکاری شما نیاز داشته باشد ، شما را در جریان قرار خواهیم داد."

این بود شرح قصه ی واقعی وزارت چند ساعته ی خان محمد خان مرستیال که به اندازه ی یک سر مو هم نه کم و نه زیاد ارایه گردید. " (3)

به تصور من با تو ضیحات بالا از جانب شخصی که در تمام حوادث و جریانات آن وقت مستقیماً دخیل بود، در باره اشغال خودسرانه کرسی وزارت دفاع از جانب مرستیال شک و تردیدی باقی نمی ماند.

مخالفت با او به خاطر باز نگه داشتن راه ارتقا به مقام وزارت دفاع ، اگر احیاناً مطرح بوده باشد، برای حیدر رسولی بوده خواهد بود نه برای پرچمی ها. احتمالاً برای عده ای این ترس وجود داشته خواهد بود که مبادا روزی دوستان سابق سردار جای شان را بگیرند. عصمت الله امینی، همان طوری که در بالا خواندیم، مستغنی را شخص اطمینانی درجه یک داؤد می شناساند نه از پرچمی ها ، که این ادعا را که گویا پرچمی ها به خاطر باز گذاشتن آن کرسی برای خود ، با وزارت مرستیال در مخالفت قرار گرفته بودند، رد میکند. رفتن حیدر رسولی با قوماندان گارد جمهوری برای آوردن مرستیال از وزارت دفاع، نیز دلیل آن شده میتواند که حیدر رسولی به آن کرسی چشم دوخته بوده خواهد بود. چنانچه پسائتر به آن کرسی منسوب نیز گردید.

مرستیال بعداً هم مخالفتش را با " همین بچه گک ها و خورد ضابط های دورادور داؤدخان" پنهان نه میکرد. این حقیقت را هم نباید فراموش کرد که داؤدخان از یاران سابقه بی وفایش، آزرده خاطر بود و این احساسش را در یکی از بیاناتش به صراحت اظهار نمود. این امر میتواند باعث تعیین نکردن مرستیال در پست وزارت دفاع شده باشد.

میرعنایت الله سادات در اثر خود بنام " افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه " در ارتباط با دستگیر شده گان قضیه کودتا می نویسد :

" اکثریت متهمان در گذشته از نزدیکان محمد داؤد خان محسوب می شدند. محمد داؤد خان نسبت به آن دوستان خود که طی ده سال سبکدوشی او، ارتباط خود را با موصوف قطع کرده و در صدد مدافعه از او نبرامده بودند، خشمگین بود. او حتی خشم خود را در بیانیه اعلام جمهورییت کنترل نتوانسته و از آنها تلویحاً بنام رفقای ضعیف النفس یاد کرد. " (4)

آقای مهرین در ادامه به نقل قول از مصطفی رسولی می نویسد:

" میوندوال که هنگام شنیدن خبر کودتای سردار داؤدخان در عراق بود، از همان جا پیام تبریکیه نیز فرستاده بود. که از زبان شخص میوندوال گفته شده است که انتظار می کشید تا وظیفه یی در راستای همکاری با دولت به اوسپرده شود. او به منظور ابراز حسن نیت، حتا در " خلال جلسه کمیته مرکزی دیموکرات مترقی، اصل

سلطنت و مشروطیت را از مرانامه حزب بیرون کشید تا راه برگشت نظام پادشاهی را. بالوسیله تائید اصل جمهوریت از طرف یک حزب سیاسی مسدود سازد "

نشان دادن حسن نیت از جانب میوندوال و مرستیال نسبت به داؤد، فرستادن پیام تبریکیه، ابراز آماده گی برای همکاری، تلاش برای ملاقات یا تماس؛ هیچکدام نه دلیل در تائید و نه در نفی پلان یا مفکوره کودتا شده میتواند. این تلاش ها می توانستند واقعاً بخاطر همکاری بوده باشند هم میتوانستند به منظور اغفال به عمل آمده باشند. اما برداشتن اصل سلطنت و مشروطیت از مرانامه حزب، در شرایطی که دیگر سلطنتی وجود نداشت، نه صرفاً عادی بود بلکه لازمی هم بود. انجام این کار نه به خاطر گل روی داؤد خان، بلکه در راستای اقتضای وضع نو بود.

مهرین در ادامه چنین می نویسد:

" با آنهمه، تصور می شود که سردار بنا بر همان برداشت و ارزیابی یادشده از فعالین سیاسی "دهه دموکراسی"، در نخستین روزها پس از بازگشت میوندوال از مسافرت، دارنده چنین تصمیمی نبوده و به او روی خوشی نشان نداده است. درین زمینه نباید فراموش نمود که میوندوال از دهه بیست و سی خورشیدی تا دهه پنجاه و زمان کودتای سرطان فعل و انفعالات سیاسی و دگراندیشی دیده و نسبت به دربار سلطنتی نیز به مواضع دیگری رسیده بود. میوندوال در هنگامی که سمت ریاست مطبوعات و مشاوریت شاه را داشت و هم در زمانی که ماموریت هایی چون سفارت افغانستان در امریکا و پاکستان را عهده دار بود؛ گنجینه یی از اطلاعات را با خود داشت. ممکن است آن اطلاعات اسباب نگرانی و دل ناآرامی داؤد و برادرش سردار محمد نعیم خان را فراهم نموده باشد. چنانکه بعدتر می بینیم، چند ساعت پس از دستگیری میوندوال، نیروهای امنیتی فقط در پی بدست آوردن نوشته های قلمی او بوده اند"

خواننده محترم تصور نکند که من در پی دفاع از داؤد خان استم. نه، چنین نیست. آنچه در پی آنم بیرون کشیدن چلوصاف بازی با کلمات و استدلال های بی پایه است. به پاراگراف بالا توجه کنید. آیا میوندوال در آن پُست ها چه نوع " گنجینه یی از اطلاعات" داشته بوده می توانست که سرداران برادر را نارام و نگران ساخته می توانست؟ آنهم تا حدی که باید او را به خاطر آن " گنجینه " می گشتند. اگر این "گنجینه" عبارت از اطلاعات ساحة کار سیاسی و دیپلماتیک بوده باشد، در آن صورت تمام صدر اعظمان و سفرای سابق و شاید شماری از وزرا نیز، باید سربریده می شدند.

نیروهای امنیتی یقیناً طبق معمول در ارتباط به انجام وظایف شان در پی بدست آوردن اسناد به شمول اسناد نوشتاری یا قلمی در ارتباط با کودتا بوده اند. کجای این کار شک برانگیز است؟ کجای کار دلالت بر پالیدن "گنجینه های بهادر" دارد؟

اگر تصور آقای مهرین درست میبود، در آن صورت داؤد خان و نعیم خان نه میتوانستند چنان " گنجینه" بهادر را بر نیروهای امنیتی اعتماد کنند و شخصاً باید به تلاشی خانه و تجسس برای یافتن اسناد، اقدام میکردند

در ادامه، در رابطه به اینکه گویا داؤد خان نسبت به میوندوال نظر خوب نداشت، باز هم از رسولی نقل قول میکند :

" میوندوال در دیداری که با داؤد خان داشت، جملاتی را می شنود، که نشان دهنده حتما ناخشنودی سردار از همان دیدار با او است. به روایتی، میوندوال گفته است: " من وقتی به کابل آمدم از رئیس دولت سردار داؤدخان وقت ملاقات گرفتم، زمانی به نزدش رفتم، داؤد خان بدون ارتباط موضوع به من گفت که بعضاً انسان هایی نزد من می آیند که می خواهم رویشان را بخورم . "

این نوشته از یک طرف آن ادعاها را، به شمول ادعای خود میوندوال در ورق شماره 13 در پاسخ به سؤال مورخ 5 میزان هیأت تحقیق، که گویا داؤدخان برای میوندوال وعده دادن کار مناسب را داده بود، رد میکند و از جانب دیگر باز هم خواننده را در قبول متن اظهارات داؤد خان در شک می اندازد. گرچه به استثنای یک بار، که قدیر خان مرا جهت تقدیم بعضی اوراقی (که به موضوع این نوشته ارتباطی نداشت) نزد داؤدخان فرستاده و از برخورد بسیار خشک و سکوت سردارانه اش انتباه خیلی منفی داشته ام، دیگر با او از نزدیک دیدار یا مصاحبت نداشته ام و بناءً در مورد کرکترش حکمی صادر کرده نمیتوانم؛ اما درباره او آنقدر زیاد گفته اند، که نادیده همه با کرکتر او آشنا اند. از تصور بعید است او انسان غیر مهذب بوده باشد و چنین الفظی را روبروی کسی که در برابرش نشسته است به کار برده باشد. غرور و بلند پروازی سرداریش نیز ایجاب نمی کرد به چنین سطح به اصطلاح بازاری و کوچه ای نزول کند.

باز هم به شیوه استدلال آقای مهرین توجه نمائید :

" پیش از آن، هنگام تدارک کودتایی که در 26 سرطان به پیروزی رسید، میوندوال برای داؤد خان، به عنوان یک قربانی و ابزار اغفال دولت مطرح بوده است. پاچا سرباز گفته است که 9 ماه پیش از کودتا، داؤد خان به ما دستور داد که شایعه کودتایی را از طرف محمد هاشم میوندوال پخش نماییم، تا افکار دولت متوجه او شود. سه ماه پیش باز هم سردار گفت که این بار شایعه پخش نماییم که موسی شفیق کودتا می کند. این موارد نیز نشان می دهند که میوندوال در ذهن داؤد خان، به عنوان شخصی جای یافته بود که وجودش مضر است "

تناقض در استدلال مهرین نمایان است : خودش از قول پاچا سرباز می نویسد که آن شایعات را اغفال دولت پخش کردند، بعد نتیجه میگیرد که این موارد نشان میدهند که میوندوال در ذهن داؤد خان، به عنوان شخصی جای یافته بود که وجودش مضر است. ده در کجا و درخت ها در کجا؟! اگر این استنتاج مهرین از هدایت پخش آن شایعات، درست میبود، درانصورت باید موسی شفیق در درجه اول به اعدام سوق میگردید، بخاطری که به علت قرارداد آب هلمند با ایران، بر او خیلی قهر بود.

نوشته آقای مهرین را دنبال میکنیم :

دگر جنرال غلام فاروق خان، که سالیان متمادی در زمان پادشاهی ظاهر خان، سمت "لوی درستیز" (رئیس ستاد ارتش) در وزارت دفاع را داشت و پس از کودتای 26 سرطان، از طرف سردار به حیث رئیس دیوان حرب تعیین شد، گفته است که " متهمین هژده نفر بودند، رفقای انقلابی داؤد خان که درین دیوان عضو بودند، اصرار داشتند که همه اینها اعدام شوند. اما رهبر چندین بار امر غور و تجدید نظر داده و هدایت می داد که تا حد ممکن جزای اعدام تخفیف شود. در نتیجه برای بار دوم دوازده نفر و با تصمیم آخرین شش نفر به اعدام محکوم شدند و رهبر حکم اعدام را امضا کرد"

نویسنده نه مینویسد که این انقلابیون کی ها بودند و آیا آنها در آن وقت اعضای ح د خ ا بوده اند؟؟

در پاراگراف بعدی، انشا پردازی بدون استدلال در جهت اینکه گویا داؤد خان و پرچم باهم سرکوبگری ها را پیش برده اند و آن یاران با وفا که بعد از تصفیة پرچمی ها با او مانده بودند نیز در سرکوب و شکنجه سهم داشتند، به عمل آمده است. درین ارتباط اضافه میکند:

"پس این درست نیست که شکنجه ها و توطئه ها بدون اطلاع و لزوم دید " رهبر " عملی شده است. پاره پی از تناقض گویی ها که با نیت برائت دهی داؤد خان سرهم بندی شده اند، حامل چنین نیت اند. آنها با تایید اقدام کودتای میوندوال؟! می کوشند، فقط پرچمی ها را به عنوان مقصرین نشان داده و سردار داؤد خان را به حیث شخص بی اطلاع از انگیزه ها، جلوه دهند. چنین نیت و نگرشی در ارزیابی های سطحی و اشتباه آمیز و متناقض موضوع میوندوال در کتاب "سقوط افغانستان . . ." نوشته عبدالصمد غوث، معین وزارت خارجه او اخر زمامداری داؤد خان بیشتر وضاحت دارد."

قبول دارم که صمد غوث خیلی زیاد متناقض سخن گفته است که در جایش به آن خواهم پرداخت. اما بهتر بود چنین قضاوتی را شخصی میکرد که خودش سر تا پا در تناقضات غرق نمی بود. درین شکی نیست که داؤد خان از همه چیز آگاه بود و اگر عمل خلافی سر میزد مورد بازخواست او قرار میگرفت. اگر خلاف رفتاری عمده به عمل آمده و طرف بازخواست قرار نه گرفته باشد در آن صورت یقیناً باید انگشت اتهام را به سوی او بمثابه زمامدارو مسئول حمایت از حقوق هموطنان متوجه ساخت.

در ادامه باز هم تکرار مکررات نویسنده را می خوانیم، تا آنکه به این پاراگراف میرسیم:

"برخی از نیروهای مخالف مشهور به " اخوانی ها " زودتر در معرض سرکوب قرار گرفتند. از آن جایکه دارنده امکانات سازمانی بودند و سیاست غلط سردار داؤد زمینه های پشتیبانی پاکستان را نیز در اختیار آن ها گذاشت، چندی بعد توانستند، عملیات خویش را آغاز نمایند. نتیجه کنش ها و واکنش ها نیز آشکارا بود. سردار بیشتر در معرض حملاتی قرار گرفت که در جبین او وابستگی به شوروی را می دیدند"

درینجا به دو موضوع بر میخوریم

- سرکوب اخوانی ها

- دوستی و همکاری، یا وابسته گی به شوروی

در مورد اخوانی ها قابل تذکر میدانم که هم ظاهرشاه و عموهایش و هم داؤد خان، از قدیم نسبت به خطری که از جانب بنیادگرایی مذهبی متصور بود به خوبی آگاهی داشتند و به ذرایع مختلف کنترل خود را بر مراکز بنیادگرایی حفظ میکردند. سید سعدی افندی (نقیب گیلانی) و پسرانش را به دربار نزدیک ساخته بودند و حضرات مجددی و میاگل تگاب را در عین دلجویی سخت زیر نظر هم داشتند. قلعه جواد و مدرسه مستوفی (مستوفی نام قریه ایست در مقر غزنی که در آن مدرسه ای از طرف مجددی های قلعه جواد تأسیس گردیده بود) مراکزی بودند که همواره تشویش دربار را بر می انگیخت. دولت همیشه در تلاش بود در مقابل ملاهای وفادار به این مراکز بنیادگرایی، ملاهایی را به جانب خود جذب و نگه دارد. این تلاش های دولت هم در زمان صدارت هاشم خان و هم در زمان شاه محمود خان و سپس داؤد خان پیوسته دوام داشت. در دهه معروف به دهه دموکراسی

نیز ازین امر غفلت صورت نه میگرفت. چنانچه تحصن چندین روزه ملاها در مسجد جامع پل خشتی در اعتراض بر کلمه "درد" بر لنین که در جریده پرچم نشر گردیده بود، به امر مستقیم شاه و تحت نظر مستقیم

سردار ولی، با به کار برد خشونت پایان داده شد و متحصنین در نیمه شب به موترها انداخته شده به ولایات شان برده شده تعهد عدم تکرار از نزد شان گرفته شد. همچنان در زمان صدارت داؤدخان، صبغة الله مجددی به اتهام توطئه حمله بر نیکیتا خروشچف و بولگانین رهبران شوروی، در اولین مسافرت رسمی شان به کابل، بازداشت وزندانی گردید. این گذشته دلواپسی از بنیادگرایی که یقیناً درسی بوده که از سقوط شاه امان الله گرفته شده بود، نشان دهنده آن است که موضعگیری سلطنت و داؤد در برابر اخوانی ها مربوط به دوستی با شوروی نه بلکه بر بنیاد تجربه تاریخی و تحلیل و ارزیابی خطر متصوره از جانب بنیادگرایی بوده است.

اما در مورد مناسبات داؤد خان با اتحاد شوروی :

بر همگان واضح است که داؤد خان وقتی به شوروی رو آورد که امریکا از دادن کمک های اقتصادی و

نظامی به علت نه پیوستن افغانستان به پیمان های نظامی منطقوی (سنتو و سینتو) خودداری ورزید. این

تصمیم بزرگ دوستی با شوروی و قبول کمک های آن بعد از تدویر و تائید لویه جرگه، اتخاذ گردید. طبیعی

است با ادامه کمک ها، مناسبات دوستانه تر شده میروند. مناسبات افغانستان و شوروی کدام استثنا نبوده،

روابط تمام دول بر همین اساس داد و گرفت استوار است. بعضی از کشورها میان هم، همکاری اقتصادی و

سیاسی بیشتر و قویتر از دیگران دارند. در همین همجواری ما، در آن زمان ایران و پاکستان هر دو همچنان ترکیه که در پکت های نظامی فوق الذکر شامل بودند، طرف حمایت و کمک امریکا قرار داشتند. هر کشوری مطابق منافع خویش، برای خود دوست و همکار انتخاب میکند. این درست است که چنین همکاری های ممتد، یک نوع وابسته گی به وجود می آورد. چنین وابسته گیی میان کشورهای اروپای غربی و امریکا نیز قویاً وجود دارد.

یک نوع دیگر وابسته گی نیز وجود دارد: دو دولت پُر قدرت المان و جاپان بعد از تحمل شکست در جنگ جهانی دوم، تا کنون هم که بیشتر از شصت و پنج سال از آن وقت میگذرد، مجبور اند پایگاه های نظامی امریکا را در خاک های خود قبول داشته باشند. آخرین صدراعظم جاپان یوکیو هاتویاما (5) چند ماه قبل به همین علت

مجبور گردید استعفا دهد که نتوانست وعده اش را به مردم جزیره اوکینا وا، مبنی بر تخلیه پایگاه امریکایی از آن جزیره، عملی کند.

بعضی اوقات وابسته گی صرفاً اقتصادی و از روی اجبار میباشد. ازین جمله اند وابسته گی افغانستان به حسن نیت پاکستان در ارتباط به راه ترانزیتش تا کراچی؛ وابسته گی یکعده کشورهای اروپایی به انرژی گاز وارداتی از روسیه - که برای ایجاد علی البدل هایی در تلاش اند؛ و وابسته گی خود روسیه به این صادراتش به غرب - که اکنون در تلاش گشودن بازار جدید برایش، دست به اعمار لوله گاز تا چین زده است.

ادامه دارد

---

1 - عصمت الله امینی: چند سخن درباره محبوسیت و شهادت شهید خان محمد خان "مرستیال"،

در بخش پیوست ها به کودتای نام نهاد میوندوال، کابل نات شماره 118 تاریخ 16.04.2010

2 - غوث الدین فایق: رازی را که نمی خواستم افشاء گردد، صفحات 104 و 105-

از نشرات مرکز نشراتی فضل - پشاور

3 - ضیاء مجید: توضیح چند نکته در مورد برخی ادعا ها در نوشتار «کودتای نام نهاد میوندوال» در سایت انترنتی افغان آسمایی، تاریخ 04.01.2011

4 - میر عنایت الله سادات: " افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه " صفحه 135 چاپ سال 1998-

5 - Yukio Hatoyama

